

در آستانه

خیال



مریم رحمانیان

● برای دوستی نوشتم خیال موجود عزیزی است که زورش به این دنیای لعنتی می‌چرید. خیال را می‌شود درست وسط خسته‌ترین روز زندگی از پستو درآورد، خاک رویش را بوسید و در آغوشش کشید. به قول شمس تبریزی «خیال‌ها کم نیست، از خود برمی‌انگیزی و حجاب خود می‌سازی و بنا بر آن خیالات تفریح می‌کنی».

خیال می‌تواند خودش را پهن کند روی خاطره و آن‌طور که تو دوست داری، گذشته را بیاریاد و حفره‌های حافظه را دست‌کاری کند و واقعیت را قایم کند پشت سرش. خیال همان موجود عزیزی است که می‌تواند چوب جادویش را بالا ببرد، لباس‌های کهنه را نو کند، از کدو تنبل کالسکه بسازد و از مردی دور معشوق، می‌تواند پر کند درزهای این زندگی را. خیال متغیر مفاهیم است، متغیر واقعیت‌های تثبیت‌شده، می‌تواند به تو بقیولاند که چقدر گذشته بی‌نقص بوده، چقدر اسفندهای گذشته بیشتر بوی نوشدن می‌داده و چقدر هیجان رسیدن سال‌ نو بیشتر توی نبض هوا حس می‌شده است. نه آنکه لزوما همه اینها خیالات و اوهام باشد؛ اما احتمالا مسئله این است؛ گذشته امن‌تر و صمیمی‌تر به نظر می‌رسد؛ چون از آن زنده بیرون آمده‌ایم؛ با همه بغض‌ها و زخم‌ها، روی آسفالت زمان خودمان را کشانده‌ایم تا امروز؛ امروزی که معلوم نیست به فردا برسد یا نرسد.

امروزی که هیچ دوست‌داشتنی به نظر نمی‌رسد؛ چون نه شبیه خیال دیروز است و نه مثل امید فردا. توی امروز تنها حسرت گذشته است و حس مبهم انتظار برای آینده و چقدر که این انتظار برای آینده هم آشفته به خیال است؛ آلوده به این ایمان فروغ که «کسی می‌آید» و روزی می‌آید، بهتر از دیروز.

همین است که کل سال را انتظار می‌کشیم، می‌رویم، می‌آییم، زمین می‌خوریم و دستمان را به خیال و آرزو بند می‌کنیم و بلند می‌شویم به امید همان روز. همان روزی که باید بیاید؛ که توی ضمیر ناخودآگاه‌مان دوست داریم عید باشد. روزی نو باشد. دستی برآمده از غیب باشد به دوستی و مهر. شاید.

شرق روزنامه

سه‌شنبه ۲۸ اسفند ۱۳۹۷ • ۱۲ رجب ۱۴۴۰ • ۱۹ مارس ۲۰۱۹ • سال شانزدهم • شماره ۳۳۹۴ • ۱۶ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۲:۱۲ • اذان مغرب ۱۸:۳۳ • اذان صبح فردا ۴:۴۵ • طلوع آفتاب ۶:۰۹

روزنامه‌فردا

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

مهدی معتمدیان (دیان)
motazedian.mehdi@yahoo.com



سال نو مبارک



IEON
Since 1960

مجموعه رستوران های لئون سالی سرشار از شادی و سلامتی برای شما آرزومند است



شعبه آبان جنوبی کریمخان زند، آبان جنوبی تیش کوچه ورشو ۸۸ ۹۰ ۴۶۲۵	شعبه پاسداران پاسداران، بهستان هشتم پلاک ۱، برج آبتین، طبقه ۷ ۲۲ ۷۹ ۱۲۱۹	شعبه سام سنتر فرشته (فیاضی) مرکز خرید سام سنتر، طبقه ۸ ۲۲ ۶۵ ۳۸۴۱	لئون کافه بزرگراه کردستان مجمع آ.اس.پ، پلاک ۳۹ ۸۸ ۶۱ ۴۹۹۹
--	--	---	---

www.leon1960.com
@/leon.1960

قصه‌های شهر

کيه کيه در می‌زنه من دلم می‌لرزه!



گیتی صفرزاده

راستش من هیچ‌وقت جزء گروهی نبوده‌ام که از تعطیلات عید خوششان می‌آید. نوروز برای من دقیقا تا لحظه تحویل سال ذوق‌وشوق دارد. آن ولوله داخل پیاده‌روها و قیل‌وقال فروشنده‌ها، نگاه دوباره به رخت و لباس که آیا مناسب جشن شروع دوباره هست یا نه، بوی تمیزی و پاکیزگی خانه، ذوق عیدی‌خریدن و گرفتن (حتی اگر یک برگ اسکناس نو و تانخورده باشد)، رنگ‌کردن تخم‌مرغ، انتخاب سفره هفت‌سین و چیدن وسایلش، برق چشم بچه‌هایی که به ما می‌های گلی نگاه می‌کنند (قول می‌دهیم ماهی‌گلی‌ها را آزاد کنیم، عصبانی نشوید!)، به فکر اموات در آخرین شب جمعه سال‌بودن، نگاه چندباره به ساعت تحویل سال که این‌بار چه‌موقع روز است و کجا باشیم و قبل از آن شام شب عید را صرف کنیم یا بعدش رشته‌پلو را بخوریم که تا پایان سال رشته امور دستمان باشد و همه‌وهمه چیزهایی است که شادی و خوشی در وجودم می‌آورد، اما به محض اینکه توپ سال نو درمی‌شود و دیده‌بوسی سال‌مبارکی به پایان می‌رسد، این شادی و خرمی هم در وجودم به پایان می‌رسد.

اوایل فکر می‌کردم این یک بیماری است؛ مثلا در ماه‌های سَن‌روم رسیدن بهار یا اختلال قطبین بهاری (که حتما روان‌شناسان نمونه‌های آن را از داخل نامه‌ها و یادداشت‌ها و خاطرات کلی آدم معروف و غیرمعروف پیدا کرده‌اند و دمنوش مربوط به آن را هم در کشوی میزشان دارند). اما به تازگی متوجه شده‌ام که این حالت ریشه در ماجرای پیچیده اشتیاق دارد؛ شوق رسیدن بهار، فکر پشت‌سرگذاشتن یک مرحله و واردشدن به دورانی نو، اشتیاق نوشدن و پس از آن چه اتفاقی می‌افتد؟ یکباره با شهری روبه‌رو می‌شوی ساکت و کم‌تحرك، با مراسم و دیدارهایی تکراری و چندباره و تعطیلاتی طولانی و کسالت‌آور؛ انکار نبض زندگی در شهر خاموش می‌شود. آیا سهم ما این بود از آن‌همه اشتیاق اینکه کسی می‌آید؟ گمان می‌کنم اشتیاق را هیچ‌وقت نباید از دست داد. اشتیاق به آمدن بهار قلب آدم را پرتیش می‌کند، اما چه بسا ده‌ها بهار آمده باشد و ما در لُختی و عادت به تکرار، بودنبودش را حس نکرده باشیم. درخت مرده هم بعد از شوق، برگ تازه می‌دهد. کم از درخت نباشیم!

بهاریه

درخت رعنا

روی پوست آن درخت خوج نسبتا تناور دیده می‌شد. در همین موقع کدخدا دست روستایی داس‌به‌دست را گرفت و رو به میزبان ما کرد و با صدای بلند که لابد باید به گوش درخت می‌رسید، به گیلکی گفت: «حاجی‌آقا! تی جان قربان، چه می‌کنی؟». حاج‌آقا نیز با صدایی به همان اندازه بلند پاسخ داد: «این درخت بی‌غیرت با این‌همه پال‌وکوپال بار نمی‌دهد. پس چه فایده‌ای دارد! می‌خواهم آن را ببندازم و به جای آن درختی بنشانم که بار بیاورد!». کدخدا اصرار می‌کرد که «ای حاجی‌آقا‌جان، به جوانی این درخت رحم کنید! ببینید چه رعنا درختی بپُوسه، ما شفاعت این درخت را می‌کنیم! قول می‌دهیم که سال آینده میوه بدهد تا راضی شوید. اگر میوه نداد، ما را صدا کنید خودمان آن را می‌اندازیم!».

خلاصه، از کدخدا و تیم همراه او اصرار و از حاج‌آقا انکار تا اینکه سرانجام حاج‌آقا به احترام کدخدا و مباشر و آن یکی، دو دوست دیگر شفاعت آنان را پذیرفت و مراتب را با صدای بلند به درخت تذکر داد و به روستایی جلاله که هنوز دسته داس را در دست داشت و لبه تیز آن در گردن درخت فرو رفته بود دستور داد که عجلتا دست نگاه دارد تا واپسین فرصتی به آن درخت خوج داده بشود! کشاورز با چند تکان، داس را از پوست و گوشت درخت خوج بیرون کشید و آن را



فریدون صدیقی

هستی رسانه‌ای ما آیا در خطر پاک‌شدن و فراموشی است و ما بهار‌زنده به پاییز رسیده‌ایم؟ هستی رسانه‌ای ما در جدال کارکردهای فرهنگی و اجتماعی با عناصر ضداجتماعی و فرهنگی دارد از پای درمی‌آید چون بی‌قدرت شده است؟ یعنی صدقهرمان‌ها به پیروزی رسیده‌اند و روزنامه‌ها را باد با خود برده است؟ یک پاسخ ساده و صریح می‌گوید متأسفانه ممکن است چنین باشد. ما می‌پرسیم چرا؟ خانواده ما روزنامه‌نگاران مغمووم و مایوس می‌پرند، چرا؟ پاسخ سریع و ساده این است: چون آنچه می‌نویسید کارکرد ندارد؛ شما برای مدیران‌تان می‌نویسید، نه مخاطبان! ما می‌گوییم به علت‌ها و معلول‌ها توجه کنید. جواب ساده و آسان این است: البته ضعف و زبونی تنها زاییده ترس نیست، تحریرها و گرانی کاغذ، خطقرمزها، مخاطبان خسته از تکرار برشمردن علت‌ها و معلول‌ها، اینها و اینها ی دیگر روزگار روزنامه‌های کاغذی ما را بیمناک کرده است.

البته کارگسار چاپخانه‌ها هم وضعشان بدتر از کاغذنوشته‌های خط‌خورده است؛ کارگران دیگر و حتی مؤرّعان روزنامه و خریداران کاغذباطله که روزگارانتشان جدول کلمات متقاطع است، این را همه می‌دانند؛ کارمندان ثبت احوال که کم‌کار شده‌اند، کارمندان شیلات که چون ماهی‌ها لیز خورده یا به تله و تور چینی‌ها افتاده‌اند؛ یعنی همه در کلیت خود بیمارند، با این وصف آیا ما روزنامه‌نگاران در آستانه بهار همچنان خودستاییم و راجع به هرکسی و هر چیزی اظهارنظر می‌کنیم درحالی‌که همه چیز و همه‌کس را نمی‌شناسیم، چون در مرحله تقلید از آزادی بیان، نه تنها آزادی که بیّتان بیان را آزرده و ناامید کرده‌ایم.

- آیا بهار پیش‌رو، پاییز رسانه‌هاست؟

- شاید!

- شاید اگر آزادی بیان همچنان نامفهوم و کاغذ

کمیاب و مخاطب نایاب باشد.

من اما به میمنت بهار در پیش‌رو، خودم را دل‌داری می‌دهم چنین نخواهد شد. بهار، بهار است، وقتی نوروز در پیش است. بهار نمی‌تواند بی‌برگ، بی‌شکوفه و بی‌ثمر باشد؛ یعنی ما با همه تفاوت‌هایمان سر از بهار درمی‌آوریم. مگر می‌شود بهار باشد، شما نباشید، روزنامه نباشد، ما ناچاریم به عادت دیرین پای سفره هفت‌سین بنشینیم، همان‌گونه که می‌باید غبار از آینه، طاقچه و پنجره بگیریم، همان‌گونه که ممکن است

تنگ بلور بدون حضور ماهی قرمز، همنشین سیر و سماق امسال باشد تا یادمان بیاید با همه ندانست‌ها و با همه کُزتابی‌هایمان ناچاریم امیدوار باشیم چون

پرنده آبی

پناه‌جویان دشمن شما نیستند

بن استیئر، کم‌دین هالیوودی که از سال پیش به‌عنوان سفیر حسن‌نیت با سازمان ملل متحد همکاری می‌کند، هنگام بازدید از اردوگاه پناهندگان سوری در لبنان از اینکه پناه‌جویان «در برزخ زندگی می‌کنند» انتقاد کرد و از دولت آمریکا خواست به آنها امکان بدهد وارد خاک آن کشور شوند و به این افراد به چشم «یک نوع دشمن» نگاه نکند. استیئر که از سال ۲۰۱۶ به اردوگاه‌های پناهندگان در آلمان، اردن و کواتالا رفته، در این پناهگاه در شمال سوریه خانواده‌ای مرکب از یک مادر و سه کودک دو تا چهارساله (که پدرشان در سوریه مفقود شده) را به خبرنگار سی‌بی‌اس‌شان داده و گفته: «معلوم است اینها دارند برای زنده‌ماندن تقلا می‌کنند. شرایط خیلی سختی است». او درباره دشواری زندگی پناه‌جویان، از جمله پسر بچه‌ای که عکس او را از پشت‌سر در توئیترش منتشر کرده و او را «جوان‌ترین سبزی‌فروش» نامیده است، می‌گوید: «برای کار پناه‌جویان محدودیت وجود دارد؛ بیشتر کار اینها غیرقانونی است. زنده‌ماندن به چالش تبدیل شده است... این بچه بی‌گناه دارد زندگی خانواده‌اش را تأمین می‌کند، ولی این معصومیت تا کی دوام پیدا می‌کند?».

پیشخوان

سپیده دانایی

شماره ۱۲۵ و ۱۲۶ ماهنامه نظری و تحلیلی سپیده دانایی به همراه گفت‌وویی با دکتر ابوالقاسم نوری با عنوان «توسعه باید نظام‌مند باشد»، منتشر شده است. می‌گرودی درباره فلسفه و روان‌شناسی وجودی با حضور دکتر هدایت علوی‌تبار و محمدرضا سرکلزایی از دیگر مطالب این شماره است.



این نشریه با پرداختن به مباحث مختلف روان‌شناسی از منظر روان‌شناسی فرهنگی، هنری، روان‌شناسی مثبت، روان‌شناسی خانواده، روان‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی سیاسی سعی کرده است مسائل مهم و مبتلا به این روزها را تحلیل و بررسی کند. عصب‌شناسی نفرت‌پرانی، هفت چالش روان‌درمانی، داستان هوچ و چماق، روان در حالت خودکار و جذبۀ تجمل و طرح این پرسش که آیا هنرمندان متفاوت‌اند از دیگر مباحث مطرح‌شده در این شماره بوده که در ۲۲۴ صفحه و با قیمت ۱۵ هزار تومان منتشر شده است.